

«کاله معیوب من ذهنی»

کاله معیوب بخریده بوم  
شکر که از عیش پگه واقف شدم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۵۰۷

آیا کاله بی‌ارزش و پر عیب من ذهنی خود را می‌شناسیم؟

ما هوشیاری و امتداد خدا هستیم ولی به جای اینکه فضا باز کنیم و کاله حضور بخیریم تا روحمان بی‌نهایت شود، با هر کس و هر چیزی که در اطراف دیدیم و شنیدیم و ذهن آن را مهم نشان داد همانیده شدیم و کاله معیوب من ذهنی را خریدیم. و یک عمر درد کشیدیم و درد ایجاد کردیم و راه را غلط رفتیم.

شکر خدا که به موقع از مولانا آموختیم که کاله عیب‌دار من ذهنی را نخیریم و در تله‌های آن که هر چیزی را از آن خودش می‌کند مثل پول، مقام، شهرت، خانواده، همسر و فرزند نیافتیم. پس هر چه زودتر سبب سازی، مسئله سازی، درد سازی من ذهنی را شناسایی کنیم و آگاه شویم.

پیش از آن کز دست سرمایه شدی  
عاقبت معیوب بیرون آمدی  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۵۰۸

قبل از اینکه زود دیر شود و سرمایه بی‌نظیر زندگی را به کاله معیوب من ذهنی ببازیم، دستمان را از همانیدگیها شل کنیم و رها شویم تا عاقبت بخیری را با سپاسگزاری در فضای گشوده این لحظه بچشیم.

مال رفته، عمر رفته، ای نسب  
مال و جان داده پی کاله معیب  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۵۰۹

ای اصیل، ای کسی که اصل تو خدائیت است، اینقدر به دنبال وسوسه ذهن نرو و خریدار کالای معیوب نباش. تا چشم بر هم بزیم می‌بینیم عمر و جوانی و زیباییمان تمام شد و هر چه با من ذهنی پول و دانش جمع کردیم سود نکردیم، فقط در آتش جهلیمان سوختیم و زندگی را زندگی نکردیم.

رخت دادم زر قلبی بستدم  
شاد شادان سوی خانه می‌شدم

شکر کین زر، قلب پیدا شد کنون  
پیش از آنکه عمر بگذشتی فزون  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۱۵۱۰ و ۱۵۱۱

مولانا شکر می‌کند که کاله معیوب من ذهنی را شناخت. پس واجب است که ما هم شکر کنیم که با چراغ افروزی جناب شهبازی، تقلبی بودن طلای من ذهنی را که در قالب‌های حسد، دروغ، ترس، خشم، حرص، مقایسه و مقاومت و قضاوت می‌آید را شناختیم. تا دیگر با رخت و بخت همانیدگیها داد و ستد نکنیم و باورها، دردها و فکرهای کهنه و پوسیده را دور بریزیم و برای خریدن کاله حضور فضا باز کنیم تا بقیه عمرمان را شاد زندگی کنیم.

قلب ماندی تا ابد در گردنم  
حیف بودی عمر ضایع کردنم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۵۱۲

وای بر من! اگر چنین گنج عظیمی که مولانا برای آزادی بشر از زندان ذهن میراث گذاشته است را قدر ندانم و جبران نکنم و با طلای تقلبی من ذهنی بخواهم پندارکمال و درد و می‌دانم و ناموس بدلی را ادامه دهم. این دیگر زندگی نیست بلکه عمر ضایع کردن است.

الله قسم مسکین بعد من  
وا مگیریدش ز حرص خوشتن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۴۸۰

جایی که مولانای بزرگ فریاد می کند و ما را قسم می دهد: «تو را به خدا، بعد از این کالۀ معیوب من ذهنی را از جهان گدایی نکنید. آن چیزی که ذهن شما مهم نشان می دهد، جدی نیست، یک بازی است خوشتن داری کنید و فضا باز کنید. زیرا حرص و زیاده خواهی من ذهنی قوه تمییز و چشم دل ما را کور می کند تا کالۀ معیوبش را به ما بیاندازد».

با سپاس فراوان 🙏🌸  
دیبا از کرج